

حدود تصدی دولت اسلامی در اندیشه علامه مصباح یزدی*

محسن رضوانی / دانشیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*

rezvanim@gmail.com

 orcid.org/0009-0006-0527-1581



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۲ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۴

چکیده

در فلسفه سیاسی سه نگرش کلان درباره حدود تصدی دولت مطرح است: (۱) نگرش سوسیالی؛ (۲) نگرش لیبرالی؛ (۳) نگرش اسلامی. در نگرش سوسیالی، تصدی دولت حداکثری و تصدی مردم حداقلی است. عمده امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی به عهده دولت است و مردم نقش کمتری در تصدی امور جامعه دارند. در نگرش لیبرالی، تصدی دولت حداقلی و تصدی مردم حداکثری است. نقش دولت در حد ضرورت و بیشتر راهبردی و نظارتی و برای حفظ امنیت و نظم عمومی است و عمده امور جامعه به عهده مردم و بخش خصوصی است. در نگرش اسلامی، تصدی دولت و مردم میانه و معتدل است. معیار تصدی دولت و مردم نیازهای ثابت و متغیر جامعه است. در نیازهای ثابت و ضروری مانند امنیت، نظم و دفاع دولت باید متصدی امور جامعه باشد، اما در نیازهای متغیر و غیرضروری، آحاد مردم باید متصدی امور جامعه باشند. در نتیجه حدود تصدی دولت اسلامی با توجه به نیازهای ضروری جامعه اسلامی و فقدان تصدی مطلوب مردمی تعیین می‌شود. مقاله حاضر با نقد دو نگرش سوسیالی و لیبرالی، به تبیین نگرش اسلامی از منظر علامه مصباح یزدی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: تصدی دولت، نقش دولت، وظایف دولت، دولت سوسیالی، دولت لیبرالی، دولت اسلامی، علامه مصباح یزدی.

بحث «حدود تصدی دولت» از جمله مباحث دانش سیاسی و دولت‌شناسی است که به تعیین معیار و میزان مداخله دولت در امور مردم و جامعه می‌پردازد. این بحث به نوعی متفرع و مکمل مباحثی مانند «نقش دولت»، «وظایف دولت» و «اختیارات دولت» است که مرتبط با جنبه‌های ساختاری و نهادی است. پاسخ به پرسش‌هایی همچون نقش بنیادین و مطلوب دولت چیست؟ آیا نقش دولت تنها راهبردی و نظارتی است یا می‌تواند مدیریتی و میدانی هم باشد؟ وظایف و مسئولیت‌های مهم دولت کدام است؟ چه وظایفی به عهده مردم و افراد حقیقی است و چه وظایفی به عهده دولت و افراد حقوقی است؟ دولت برای انجام وظایف محوله از چه اختیاراتی برخوردار است؟ مداخله دولت تا چه حدی مطلوب و مفید و تا چه حدی نامطلوب و مضر است؟ و در مجموع، معیار و ترتیب تصدی دولت و مردم چیست؟

منظور از «دولت» در این بحث، مجموع قوای حکومتی، اعم از «قوه مقننه»، «قوه مجریه» و «قوه قضاییه» است. البته در اندیشه علامه مصباح یزدی، قوای اصلی حکومت دو «قوه مقننه» و «قوه مجریه» هستند و شأن «قوه قضاییه» اجرایی و مکمل قوه مجریه است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷). در میان قوای حکومتی، نقش «قوه مجریه» از حیث امکانات و توانایی مداخله بسیار برجسته است.

اندیشمندان سیاسی در طول تاریخ با اتخاذ مبنایی در مقام پاسخ به محدوده اختیارات و میزان مداخله دولت برآمده‌اند. عمده مکاتب سیاسی مانند «سوسیالیسم» و «لیبرالیسم» از یک سو و «فاشیسم» و «آنارشسیسم» از سوی دیگر پاسخ‌های متفاوت و حتی متعارضی به این بحث دارند. صرف‌نظر از مکتب «آنارشسیسم» که با نگاهی خوش‌بینانه به طبیعت انسان، وجود دولت را برای زندگی بشری غیرضروری و بلکه مضر می‌داند، عمده متفکران و مکاتب سیاسی وجود دولت را برای تأمین نیازهای انسان ضروری می‌دانند و میزان مداخله آن در مجموع از دخالت حداکثری تا دخالت حداقلی را دربر می‌گیرد.

اما مسئله مورد بحث در این مقاله «حدود تصدی دولت اسلامی» است. دولت اسلامی تا چه حدی می‌تواند عهده‌دار امور جامعه و مردم باشد؟ تمایز دولت اسلامی با دولت‌های متعارف در بحث «تصدی امور» چیست؟ با چه ملاک و معیاری می‌توان موارد لزوم تصدی و عدم آن را در دولت اسلامی تعیین کرد؟ اهمیت و ضرورت این بحث، صرف‌نظر از جنبه‌های علمی و تاریخی آن، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی مضاعف گردیده است. با وجود مباحث نظری محافل علمی و اقدامات عملی نهادهای قانونی، هنوز پاسخ مشخص و معیار معینی برای محدوده تصدی دولت اسلامی ارائه نشده است.

علامه محمدتقی مصباح یزدی یکی از اندیشمندان اسلامی معاصر است که در مقام پاسخ به این مسئله برآمده است. با استفاده از نسخه جدید نرم/فزار مشکات (۱۴۰۰) که حاوی مجموعه کامل آثار علامه مصباح یزدی است، عمده آثار تألیفی و تدوینی مورد تحقیق قرار گرفت. هرچند مباحث ایشان درباره حدود تصدی دولت اسلامی در آثار

تألیفی مانند *حقوق و سیاست در قرآن* (۱۳۷۷) مطرح شده، اما مباحث کتاب *نظریه سیاسی اسلام* (۱۳۷۸) از تفصیل و انسجام خاصی برخوردار است و عمده مطالب آثار تدوینی مانند *پاسخ استاد به جوانان پرسشگر* (۱۳۸۱) و *حکیمانه‌ترین حکومت* (۱۳۹۴) برگرفته از کتاب *نظریه سیاسی اسلام* است.

ویژگی مباحث علامه مصباح یزدی هم به لحاظ روشی و هم به لحاظ مقایسه‌ای است. ایشان با نقد دو نگرش «سوسیالی» و «لیبرالی» درباره حدود تصدی دولت، به تبیین فلسفی نگرش اسلامی در خصوص دولت اسلامی پرداخته و معیاری برای حدود تصدی دولت اسلامی ارائه کرده است. بنابراین، در مقاله حاضر برای پاسخ به مسئله «حدود تصدی دولت اسلامی»، نخست دو نگرش متعارف «سوسیالی» و «لیبرالی» را تبیین و نقد می‌کنیم، سپس به تحلیل نگرش اسلامی در خصوص حدود تصدی دولت اسلامی از منظر علامه مصباح یزدی می‌پردازیم.

۱. حدود تصدی دولت در نگرش سوسیالی

حدود تصدی دولت در نگرش سوسیالی بیشینه و حداکثری است. عمده امور سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به عهده دولت است و مردم نقش کمتری در تصدی امور دارند. این نگرش تدبیر امور مذکور را پیچیده و نیازمند تخصص لازم و برنامه هماهنگی می‌داند که با تصدی مردمی ممکن نیست. وظیفه مردم حمایت و تبعیت از برنامه‌های مصوب دولت در جهت تحقق مصالح و منافع جمعی است. منافع جمعی و عمومی همواره بر منافع فردی و شخصی تقدم دارد. معیار و مبنای چنین تقدیمی، نه وضعی و اعتباری، بلکه طبیعی و تکوینی است.

چنین نگرشی ریشه در مبانی و اصول مکتب «سوسیالیسم» دارد. «سوسیالیسم» مکتبی بر پایه «مدنیت انسان»، «برابری مدنی»، «مشارکت جمعی» و «مالکیت عمومی» است. این مکتب هرچند دارای تصور مفهومی و تنوع قسمی است، اما از اصول ثابت و مشترک برخوردار است. مبنای فلسفی و انسان‌شناختی سوسیالیسم «مدنیت انسان» است. انسان به‌طور طبیعی موجودی مدنی، و خلقت و حیاطش وابسته به زندگی مدنی و جمعی است. اقتضای مدنیت انسان و زندگی جمعی «برابری مدنی» انسان است. سوسیالیست‌ها «برابری مدنی» را ارزشی اساسی و زمینه‌ساز تحقق «عدالت مدنی» می‌دانند. «برابری مدنی» چه به معنای نسبی آن در سوسیالیسم دموکراسی یا مطلق آن در نظام کمونیستی، برای تضمین انسجام مدنی، برقراری عدالت و نیز گسترش آزادی مثبت ضروری است (هیوود، ۲۰۲۱، ص ۸۲). در زندگی مدنی روابط طبیعی میان انسان‌ها رقابت و مسابقه فردی نیست، بلکه رفاقت و «مشارکت جمعی» است. همچنین در چنین موقعیتی مالکیت خصوصی معنا ندارد، بلکه همه اموال عمومی است و همگان می‌توانند برحسب نیاز واقعی از آن بهره‌مند شوند. نقش دولت در توزیع برابر اموال عمومی بسیار برجسته است.

دولت مهم‌ترین نهادی است که می‌تواند اهداف انسانی را با تکیه بر اصل «برابری مدنی» محقق سازد. هرچند در زندگی مدنی «برابری انسان‌ها» برای بهره‌مندی مساوی از مواهب دنیوی ضروری است، اما انسان‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند زندگی مدنی را سامان دهند و اهداف خویش را برآورده سازند، بلکه دولت

مهم‌ترین نهادی است که می‌تواند اهداف بشری را با تکیه بر اصل «برابری مدنی» محقق سازد. در گرایش سوسیالی که اصالت را به جامعه می‌دهد و مصالح جمع را بر منافع فرد مقدم می‌داند، بر دخالت و تصدی دولت افزوده می‌شود و حوزه عمل و رفتار دولت در عرصه‌های زندگی اجتماعی گسترش می‌یابد تا به باور خویش، جلوی حیف و میل اموال عمومی و ستم به محرومان و مستضعفان گرفته شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۳-۷۴). بنابراین، در نگرش سوسیالی دخالت و تصدی فزاینده دولت در عرصه‌های گوناگون زندگی مدنی برای تأمین منافع جمعی لازم و ضروری است.

هرچند عمده متفکران در طول تاریخ بیشتر به نگرش سوسیالی گرایش داشته‌اند و دولت‌های مستقر همواره به بسط تصدی خود افزوده‌اند، اما نگرش «تصدی بیشینه و حداکثری دولت» با نواقص و نقدهای متعددی مواجه است. برخی نقدها و نواقص جنبه عملی دارد و مربوط به حوزه کارآمدی است و برخی دیگر جنبه نظری دارد و مربوط به حوزه مبانی فکری است.

به لحاظ عملی، تصدی بیشینه و حداکثری دولت در جهت تحقق برابری مدنی، مستلزم ایجاد دستگاه دولتی گسترده است. شیوه تمرکز دولتی و سپردن عمده فعالیت‌های اجتماعی به دولت، در عمل ناکارآمد است. اگر دولت بخواهد همه نیازهای جامعه را خود تأمین کند، باید دستگاه عریض و طویل دولتی ایجاد گردد و درصد قابل‌توجهی از مردم به عضویت آن درآیند و کارمند دولت شوند که چنین ساختار متمرکز و گسترده‌ای موجب تحمیل هزینه سنگین و تخلفات گسترده می‌گردد. هرچند تحمیل و تأمین هزینه و بودجه سنگین، هم برای دولت و هم برای مردم دشوار و مشکل‌آفرین است، اما ظهور تخلفات گسترده دولتی مشکلی مهم‌تر و بنیانی‌تر است که با ایجاد دولت حجیم و وسیع شکل می‌گیرد. وقتی دستگاهی محدود باشد و از افراد معدود نخبه و ممتاز تشکیل گردد، تخلفات آن محدود و ناچیز خواهد بود، اما وقتی دستگاهی گسترده باشد و اجازه دخالت در همه امور جامعه داشته باشد، زمینه‌های فراوانی برای تخلف و سوء استفاده مدیران و کارکنان فراهم می‌آید. طرح‌های نظارتی و بازرسی مدیران و کارکنان نیز مستلزم بسط کمی نیروهای دولتی است که نه تنها در عمل موفق نبوده، بلکه موجب ظهور تخلفات فردی و مدنی بیشتری مانند رشوه‌خواری گشته است (همان، ص ۷۷ و ۷۸).

به لحاظ نظری، نگرش سوسیالی مستلزم نفی فعالیت اختیاری، ارادی و انتخابی مردم است. این تصور که مردم نمی‌توانند اهداف انسانی خویش را محقق کنند و تنها دولت قدرت تحقق آن را دارد، موجب تحدید فعالیت اختیاری و ارادی مردم و تقلیل انتخاب‌های مدنی آنان است. انسان‌شناسی معقول آن است که ظرفیت‌ها و توانمندی‌های انسان را به خوبی درک کند، قوه اختیار و توان انتخاب انسان را در حوزه فردی و مدنی تحلیل نماید و انسان را با اختیار و انتخاب، به خودسازی و انجام کارهای پسندیده تشویق نماید. عمل انسان هنگامی ارزش می‌یابد که از انتخاب و اراده آزادانه خود سرچشمه گیرد. اگر عملی با اجبار بیرونی همراه باشد دیگر تأثیر معنوی و متعالی در روح انسان ایجاد نخواهد کرد و هدف نهایی انسان تحقق نخواهد یافت (همان، ص ۷۸). بنابراین، عدم توجه به اختیار و

توانمندی بالقوه انسان و نگاه انحصاری به فعالیت دولتی، نقض مهم نگرش سوسیالی است. دولت معقول و متعادل دولتی است که مردم را تشویق کند با اختیار و انتخاب خود به فعالیت فردی و مدنی بپردازند.

۲. حدود تصدی دولت در نگرش لیبرالی

حدود تصدی دولت در نگرش لیبرالی کمینه و حداقلی است. برخلاف نگرش سوسیالی، عمده امور اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به عهده مردم است و دولت نقش کمتری در تصدی امور دارد. هدف دولت لیبرالی خودشکوفایی استعدادهای افراد جامعه با تضمین آزادی‌های فردی و مدنی است. ارزش وجودی دولت به توانایی محدودیت رفتار بشری و جلوگیری از تجاوز افراد به حقوق و آزادی‌های دیگران برمی‌گردد. دولت تنها محافظی است که وظیفه اصلی‌اش فراهم‌آوری صلح و نظم مدنی است تا در سایه آن شهروندان بتوانند به بهترین وجه زندگی کنند. در نتیجه، دولت لیبرالی سه وظیفه و کارکرد اصلی دارد: (۱) حفظ نظم داخلی؛ (۲) تضمین قراردادهای و توافقات (تعهدات) شهروندان؛ (۳) محافظت در برابر حمله خارجی. بنابراین، نهادهای اصلی دولت سه نهاد پلیس، دادگاه و ارتش هستند و مسئولیت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی به افراد و نهادهای مردمی تعلق دارد که بخشی از جامعه مدنی به شمار می‌روند (هیوود، ۲۰۱۹، ص ۱۴۰).

چنین نگرشی ریشه در مبانی و اصول مکتب «لیبرالیسم» دارد. «لیبرالیسم» مکتبی بر پایه «فردیت انسان»، «آزادی مدنی»، «رقابت فعال» و «مالکیت خصوصی» است. این مکتب نیز هرچند دارای تطور مفهومی و تنوع قسمی است، اما از اصول ثابت و مشترکی برخوردار است. مبنای فلسفی و انسان‌شناختی لیبرالیسم، «فردیت انسان» است. انسان به‌طور طبیعی موجودی منفرد است که خلقت و حیاتش وابسته به زندگی مدنی و جمعی نیست، بلکه با انتخاب خویش و برای بهره‌مندی بیشتر از مواهب دنیوی، زندگی مدنی را اختیار می‌کند. اقتضای فردیت طبیعی و تکوینی انسان «آزادی مدنی» است. لیبرالیست‌ها در مقابل سوسیالیست‌ها، «آزادی مدنی» را ارزشی اساسی و زمینه‌ساز تحقق «عدالت مدنی» می‌دانند. انسان برخوردار از آزادی مدنی برای دستیابی به مناصب و مواهب مدنی باید به رقابت فعال با دیگران بپردازد. همچنین در این مکتب «مالکیت خصوصی» اصالت و اهمیت دارد و در افزایش انگیزه افراد برای فعالیت و تلاش مضاعف ضروری است.

دولت در نگرش لیبرالی تا آنجا اهمیت دارد که بتواند حافظ فردیت و حریت افراد جامعه باشد. دخالت دولت نباید فراگیر و مانع تصمیم‌گیری و ارادی مردم گردد، بلکه بسیاری از نهادها و مؤسسات آموزشی و خدماتی باید در اختیار بخش خصوصی باشند و به مردم واگذار شوند. دولت باید کمترین تصدی و دخالت را در امور جامعه داشته باشد و فقط در حد ضرورت و جلوگیری از هرج‌ومرج و حفظ امنیت می‌تواند دخالت کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۳-۷۴) بنابراین، در نگرش لیبرالی دخالت دولت کمینه و حداقلی و صرفاً در جهت نظم‌بخشی و رفع تعارض‌ها و خصومت‌های احتمالی است.

امروزه هرچند نگرش «لیبرالی» گرایش غالب بر حکمرانی مطلوب است، اما با نقدها و نواقصی مواجه است. نخستین نقد به صورت درون‌مکتبی از سوی «لیبرالیسم مدرن» و پس از ناکارآمدی «لیبرالیسم کلاسیک» مطرح شده است. در «لیبرالیسم کلاسیک» تصور می‌شد مردم به تنهایی می‌توانند به اهداف خویش دست یابند و لازمه آن تشکیل دولت کوچک، به همراه «سیستم اقتصاد آزاد» (لسه‌فر / Laissez-fair) است. «لیبرالیسم مدرن» در نقد ناکارآمدی «لیبرالیسم کلاسیک» معتقد است، دولت بهتر می‌تواند اهداف مردم را فراهم و سیاست اقتصادی را مدیریت کند و لازمه آن تشکیل «دولت رفاهی» (Welfare State) به همراه «سیستم اقتصاد مهارشده» است (هیوود، ۲۰۲۱، ص ۳۶-۴۱).

جان راولز یکی از مهم‌ترین منتقدان «لیبرالیسم کلاسیک» با تمرکز بر مسئله «عدالت» و ارائه نظریه «عدالت منصفانه» درصد جمع میان آزادی فردی و برابری مدنی برآمد. از منظر وی آزادی نامحدود اقتصادی با دولت محدود سیاسی موجب تشدید نابرابری و به خطر افتادن آزادی‌های بنیادین بشری گردید. راولز شیوه درست حکمرانی را فراهم کردن مقدمات عدالت و توجه همزمان به دو اصل «آزادی» و «برابری» می‌داند. در اصل اول، همه انسان‌ها باید از آزادی‌های بنیادین (مانند آزادی زندگی، آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی مالکیت) به صورت برابر برخوردار باشند. در اصل دوم، کالاهای اقتصادی و موقعیت‌های اجتماعی باید به‌گونه‌ای توزیع شوند که برای افراد ناتوان و محروم جامعه شرایط بهتری فراهم گردد (راولز، ۱۹۹۹، ص ۵۳).

نظریه «عدالت منصفانه» جان راولز مورد نقد «لیبرالیسم جدید» یا «تولیبالیسم» قرار گرفت. این نوع لیبرالیسم که به‌روزشده همان «لیبرالیسم کلاسیک» است، عمدتاً در محافل علمی امریکا «لیبرتاریانیسم» (Libertarianism) نامیده می‌شود که منتقد جدی «عدالت منصفانه» بوده و ویژگی آن تأکید دوباره بر تشکیل دولت محدود به همراه «سیستم بازار آزاد» (Free Market) است. رابرت نوزیک، یکی از مهم‌ترین متفکران نولیبرال، در نقد نظریه جان راولز بر «دولت کمینه» تأکید دارد. وی دولت کمینه را تنها دولت متناسب با اصل اختیار انسانی می‌داند که صرفاً تعهدات شهروندان را تضمین می‌کند، از مالکیت خصوصی محافظت می‌نماید و صلح و امنیت را برقرار می‌سازد. نوزیک هرگونه دفاع از دولت بیشینه را غیرعقلانی و موجب نقض حقوق اساسی افراد می‌داند (نوزیک، ۱۹۹۹، ص IX و ۲۶).

فضیلت‌گرایان معاصر با محوریت مباحث اخلاقی و فضایل مدنی، آموزه‌های فردگرایانه لیبرالیسم و لیبرتاریانیسم را به چالش می‌کشند. اینان با تأکید بر مفهیمی مانند «زندگی خوب»، «غایت سیاست» و «خیر عمومی» بی‌طرفی دولت را ناموجه و بسط فضایل مدنی را از جمله اهداف و وظایف دولت می‌دانند. از منظر فضیلت‌گرایان بدون بحث درباره ماهیت زندگی خوب و سیاست خیر عمومی نمی‌توان به عدالت و جامعه عادلانه دست یافت. جامعه عادلانه باید فضیلت مدنی خدمت و فداکاری را به شهروندان خویش تعلیم دهد. جامعه عادلانه

نباید ارزش گذاری اقدامات اجتماعی (مانند تربیت کودکان، خدمت سربازی، تدریس و تعلیم) را به بازار مالی واگذار کند. جامعه عادلانه نسبت به نابرابری مدنی و فاصله میان اغنیا و فقرا بی تفاوت نیست، بلکه با گرفتن مالیات از اغنیا، به بازسازی نهادهای مدنی و گسترش خدمات عمومی اقدام می کند. جامعه عادلانه باورهای اخلاقی و دینی شهروندان را نادیده نمی گیرد، بلکه با آن مواجه می شود؛ گاهی به چالش می کشد و گاهی گوش می دهد و فرامی گیرد (سندل، ۲۰۱۰، ص ۱۳۵-۱۳۹).

در مباحث علامه مصباح یزدی هرچند کمتر به صورت مستقل به نقد نگرش «لیبرالی» دولت اشاره شده، اما از منظر ایشان، نگرش «لیبرالی» همانند نگرش «سوسیالی» دارای نواقصی است. تصدی کمینه و حداقلی دولت در جهت حفظ آزادی مدنی مردم موجب فاصله طبقاتی و نابرابری فزاینده می گردد. برخلاف متفکران لیبرال که تصور می کنند با اصالت دادن به «آزادی مدنی» می توان به «عدالت مدنی» دست یافت، امروزه در نظام لیبرالی فاصله اندک کسانی که از بیشترین منابع و امکانات فزاینده مالی و اقتصادی برخوردارند با اکثریت مردم بی بهره از حداقل نیازهای مادی، نجومی است که در نتیجه از نفوذ سیاسی و فرهنگی فزاینده هم برخوردارند. بنابراین، طبیعی است در سیستم لیبرالی که افراد از آزادی های فراوانی در عرصه های گوناگون برخوردارند، کسانی که منابع، امکانات و قابلیت های بیشتری دارند در همه عرصه ها، به ویژه در عرصه اقتصادی، سرمایه و سود بیشتری را به سوی خود جلب می کنند و در نهایت، این فرایند به فاصله طبقاتی فاحش و تصاحب سرمایه های عمومی و ملی توسط قشر اندکی از جامعه منجر می گردد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۲).

در نتیجه، نگرش «لیبرالی» همانند نگرش «سوسیالی» دارای نواقص نظری و عملی است. نگاه خوش بینانه نگرش «لیبرالی» به سرشت انسان، تأکید مطلق بر فردیت انسان و تکیه صرف بر عقل بشری به معنای نادیده گرفتن تأثیرپذیری تربیتی انسان، ابعاد و وجوه مدنی انسان و عدم توجه به معارف مکمل عقل بشری است. همچنین نابرابری فزاینده مدنی و ناکارآمدی مدیریتی در عرصه های گوناگون اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و فرهنگی از جمله چالش های جدی نگرش فردگرایانه «لیبرالی» است. همان گونه که اشاره شد، نواقص عملی و نظری دولت پیشینه سوسیالی و دولت کمینه لیبرالی موجب ظهور نظریه های جدیدی همانند «دولت منصفانه» انصاف گرایان و «دولت متعهدانه» فضیلت گرایان گردیده که ظرفیت مفیدی برای آسیب شناسی و نقد علمی نگرش های متعارف است، هرچند جامعه اسلامی نیازمند الگوی ایجابی خاص برای دولت اسلامی است. اکنون پس از تبیین و نقد حدود تصدی دولت در دو نگرش متعارف «سوسیالی» و «لیبرالی»، به تبیین مختصات حدود تصدی دولت در نگرش اسلامی می پردازیم.

۳. حدود تصدی دولت در نگرش اسلامی

حدود تصدی دولت در نگرش اسلامی میانه و اعتدالی است. منظور از میانه و اعتدال، رعایت حد وسط و پرهیز از افراط و تفریط است که در معارف قرآنی و حکمت عملی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. برخلاف

تصدی افراطی دولت در نگرش «سوسیالی» و تصدی تفریطی دولت در نگرش «لیبرالی»، تصدی دولت در نگرش «اسلامی» میانه و معتدل است. «اسلام روش میانه و معتدلی برای دولت اسلامی در نظر گرفته است» (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۵). از منظر علامه مصباح یزدی روش مذکور برگرفته از آیات و روایات اسلامی است که متناسب با شرایط متغیر جامعه اسلامی، سطح و میزان دخالت دولت اسلامی در آن تعیین می‌گردد.

اسلام نه دولت را موظف می‌کند که همه نیازهای جامعه، حتی نیازهای غیرضروری را تأمین کند و نه دولت را به‌طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی بازمی‌دارد، بلکه سطح دخالت دولت متناسب با شرایط متغیری است که در جامعه پدید می‌آید و ضرورت دخالت دولت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه نمایان می‌سازد (همان، ص ۷۶).

بدین معنا، سطح تصدی و دخالت دولت اسلامی نه بیشینه و حداکثری است و نه کمینه و حداقلی، بلکه متناسب با اهداف و وظایف اصلی دولت اسلامی و شرایط ثابت و متغیری است که در جامعه اسلامی پدید می‌آید.

اما قبل از تبیین بحث، پرسش مهم آن است که اصل و پایه در تصدی امور جامعه چیست؟ آیا در نگرش اسلامی اصل بر تصدی مردم است یا تصدی دولت؟ پاسخ به این پرسش در دو نگرش «سوسیالی» و «لیبرالی» مشخص است. در نگرش «سوسیالی» اصل بر تصدی دولت است و تصدی مردم فرعی و تبعی است. در مقابل، در نگرش «لیبرالی» اصل بر تصدی مردم است و تصدی دولت فرعی و تبعی است. اما سؤال مهم آن است که اصل و پایه در نگرش اسلامی چیست؟

به لحاظ منطقی شاید بتوان چهار پاسخ متفاوت را در نگرش اسلامی فرض کرد: ۱) اصل خاصی وجود ندارد، یعنی نه تصدی دولت دارد و نه تصدی مردم؛ ۲) هر دو اصالت دارد، یعنی هم تصدی دولت و هم تصدی مردم هر دو اصالت دارد؛ ۳) اصل در نگرش اسلامی تصدی دولت است؛ ۴) اصل در نگرش اسلامی تصدی مردم است. اگر گفته شود: در نگرش اسلامی اصلی وجود ندارد (فرض اول) به نوعی حقوق و تکالیف فردی و مدنی نفی می‌گردد. اگر گفته شود: در نگرش اسلامی تصدی دولت و مردم - هر دو - اصالت دارد (فرض دوم) تصمیم و انتخاب در موارد تعارض و تراحم با مشکل مواجه می‌گردد. اگر گفته شود: اصل در نگرش اسلامی تصدی دولت است (فرض سوم) همانند نگرش «سوسیالی»، حقوق و تکالیف فردی را فرعی و ثانوی لحاظ می‌کند. و اگر گفته شود: اصل در نگرش اسلامی تصدی مردم است (فرض چهارم)، همانند نگرش «لیبرالی» حقوق و تکالیف دولت را فرعی و ثانوی لحاظ می‌کند.

از منظر علامه مصباح یزدی اصل در نگرش اسلامی «تصدی داوطلبانه مردم» است. این منظر فروش اول، دوم و سوم را در نگرش اسلامی نفی می‌کند و به نوعی فرض چهارم را همراه با قید «داوطلبانه» می‌پذیرد. در نگرش اسلامی اصل این است که مردم امور جامعه را داوطلبانه به‌دست گیرند و نیازهای اجتماعی را خود برطرف سازند. باید تلاش کرد تا حد امکان از تصدی دولت کاسته شود و تنها در حد

ضرورت در فعالیت‌های اجتماعی و تأمین نیازمندی‌های جامعه دخالت کند. دولت باید صرفاً در سیاست‌گذاری‌های کلان و اموری که انجام آنها به هر دلیلی از عهده مردم بر نمی‌آید، ایفای نقش نماید. در اندیشه علامه مصباح یزدی، جامعه‌ای که مردم در آن عهده‌دار حداکثر فعالیت‌های اجتماعی هستند و بار تصدی دولت به حد ضرورت خلاصه شود «جامعه اسلامی» یا «مدینه‌النبی» نام دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰-۱۸۱).

«کثرت تصدی مردم» در امور مدنی و «قلت تصدی دولت» یکی از مفاهیم جامعه مدنی است. از منظر علامه مصباح یزدی یکی از مفاهیم جامعه مدنی این است که تا حد امکان کارهای اجتماعی به خود مردم سپرده شود و از تصدی دولت کاسته شود. مردم، خود داوطلبانه در انجام فعالیت‌های اجتماعی حضور داشته باشند و دولت تنها در حد ضرورت دخالت کند. البته در همه کشورها سیاست‌گذاری کلان در امور اجتماعی به عهده دولت است و برنامه‌ریزی‌های عملی و مراحل گوناگون اجرایی - حتی‌المقدور - به عهده مردم نهاده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۷). ایشان این برداشت از «جامعه مدنی» را یک اصل استوار اسلامی می‌داند که همان «جامعه اسلامی» و به تعبیری «مدینه‌النبی» است. در «مدینه‌النبی» ابتدا حکومت و دولت اسلامی همه فعالیت‌های اجتماعی را عهده‌دار نمی‌شد و این مردم بودند که بیشتر فعالیت‌های اجتماعی را انجام می‌دادند، اما به تدریج و با پیشرفت جامعه و خلق نیازهای جدید، وضعیتی پیش آمد که امکان برآورده ساختن برخی از نیازمندی‌ها از سوی افراد عادی ممکن نمی‌گشت و لازم بود دستگاه تشکیلی همچون دولت عهده‌دار تأمین این نیازمندی‌ها شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۷).

بنابراین، در نگرش اسلامی اصل آن است که نیازهای جامعه داوطلبانه توسط خود مردم تأمین شود. ولی در جایی که سودپرستی و افزون‌طلبی افراد و گروه‌هایی منشأ فساد و تضییع حقوق دیگران گردد، دولت باید وارد صحنه شود و با راهکارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی برای جلوگیری از تخلفات، تصمیمات لازم را اتخاذ کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۷). از منظر علامه مصباح یزدی، این همان راه متعادل و میانه در نگرش اسلامی است که حد وسط شیوه «تمرکز دولتی» در نگرش «سوسیالی» و شیوه «تمرکز مردمی» در نگرش «لیبرالی» است.

شاید تصور شود اتخاذ چنین اصلی به معنای پذیرش و تقدم نگرش «لیبرالی» نسبت به نگرش «سوسیالی» است. پاسخ کلی به چنین برداشتی آن است که هرچند نگرش اسلامی به لحاظ مبنایی با دو نگرش «سوسیالی» و «لیبرالی» متفاوت است، اما به لحاظ صوری از جهتی مشترک با نگرش «سوسیالی» است و از جهتی دیگر با نگرش «لیبرالی» اشتراک دارد. به عبارت بهتر، نگرش اسلامی دو نگرش برآمده از تأملات عقلانی بشری را کاملاً باطل نمی‌داند، بلکه آنها را تک‌بعدی و ناقص قلمداد می‌کند. بر این اساس، نگرش اسلامی اصل سوسیالی «مدنیت انسان» را نسبت به اصل لیبرالی «فردیت انسان» ترجیح می‌دهد، همان‌گونه که اصل لیبرالی «اختیار انسان» را

نسبت به اصل «اجبار انسان» ترجیح می‌دهد. همچنین در مباحث بعدی روشن خواهد شد که اولویت تصدی مردم بر تصدی دولت در نگرش اسلامی مشابهت کامل با نگرش لیبرالی ندارد، بلکه نسبت این دو نگرش «عموم و خصوص من وجه» است.

حدود تصدی دولت در نگرش اسلامی متناسب با اهداف و وظایف دولت اسلامی است. اهداف عام عمده دولت‌های بشری تأمین امنیت، نظم مدنی، عدالت اجتماعی و رفع خصومت‌های داخلی و خارجی است. از منظر اسلامی اهداف مذکور ضروری است، اما هدف عالی و غایی دولت اسلامی سعادت انسانی و ارتقای فضایل مادی و معنوی جامعه اسلامی است. هدف مذکور وجه تمایز بنیادین نگرش اسلامی نسبت به نگرش‌های متعارف بشری (مانند سوسیالیسم و لیبرالیسم) است. در حالی که سعادت متعالی انسان و ارتقای فضایل معنوی جایگاه مهمی در اهداف دولت اسلامی دارد، هدف دولت‌های بشری تنها سعادت دنیوی مردم و کسب فضایل مادی است. اما با وجود وسعت اهداف دولت اسلامی نسبت به دولت‌های بشری، حدود تصدی دولت اسلامی نه مانند نگرش «سوسیالی» بیشینه و حداکثری است و نه مانند نگرش «لیبرالی» کمینه و حداقلی، بلکه میانه و معتدل و متناسب با اهداف متعالی و به‌ویژه نیروی «اختیار انسان»، راهبری و راهبردی است که معیاری برای تعیین وظایف دولت اسلامی به شمار می‌آید.

وظیفه راهبردی دولت اسلامی برنامه عملی در جهت رشد فضایل مادی و معنوی مردم و مدیریت امکانات کشور در جهت تحقق اهداف عالی و میانی است. وجه تمایز وظایف دولت اسلامی با دولت‌های سوسیالی و لیبرالی نیز هم از حیث نگاه متعالی به فضایل انسانی است و هم از حیث نگاه راهبری به تحقق اهداف است. برخلاف دولت‌های سوسیالی و لیبرالی که اساساً نسبت به فضایل اخلاقی و معنوی مردم مسئولیتی ندارند، وظیفه دولت اسلامی حفظ ارزش‌های اسلامی و بسط فضایل اخلاقی و معنوی است. بنابراین، تفاوت اساسی دولت اسلامی با دولت‌های غربی، اقامه شعائر الهی، حفظ قوانین و فرهنگ اسلامی، جلوگیری از رفتارهای خلاف فرهنگ اسلامی و جلوگیری از ترویج شعائر کفر است (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۶۹).

وظایف عام دولت‌ها همان است که در اهداف دولت‌ها ذکر شده است. هرچند موارد متعارفی، مانند تأمین امنیت، نظم مدنی، عدالت اجتماعی و رفع خصومت‌های داخلی و خارجی از جمله وظایف همه دولت‌هاست، اما مسئله مهم شیوه تحقق اهداف و وظایف مذکور در دولت اسلامی است. دولت اسلامی برخلاف دولت سوسیالی، به بهانه تقدم برابری بر آزادی، انجام امور مذکور را در وهله نخست در تصدی و تصاحب خویش قرار نمی‌دهد، بلکه در صورت وجود افراد داوطلب یا نهادهای عمومی، اقدامات آنان را بر اقدام خویش ترجیح می‌دهد و تنها در صورتی به تصدی امور مذکور می‌پردازد که فاقد داوطلب و متولی خاصی باشد یا اساساً انجام کاری از عهده افراد یا نهادهای عمومی برنیاید. همچنین برخلاف دولت لیبرالی،

به بهانه «تقدم آزادی بر برابری»، از انجام برخی امور مدنی مهم که با حیات انسان مرتبط است، سرپیچی نمی‌کند. دولت اسلامی همواره خود را در قبال ارزش‌های الهی و ارزش‌های انسانی مسئول می‌داند و با دعوت و همکاری مردم می‌کوشد در جهت رفع نابسامانی‌های جامعه اسلامی گام بردارد.

همچنین وظایف دولت اسلامی با توجه به نیازهای ثابت و متغیر جامعه متفاوت است. آن دسته از نیازهای مادی و معنوی که مردم همواره بدان‌ها نیازمندند و فراهم ساختن آنها از عهده افراد داوطلب یا نهادهای عمومی بر نمی‌آید (مانند برقراری نظم و امنیت متعالی) در زمره وظایف ثابت دولت اسلامی است.

تأمین مصالح ثابتی که جامعه در همه شرایط به آنها محتاج است و تأمین آن مصالح در سطح کلان فقط از دولت ساخته است، مثل برقراری نظم و امنیت در جامعه که وظیفه همیشگی دولت است (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۸۷).

اما دولت اسلامی علاوه بر تأمین نیازهای ثابت، آیا نسبت به تأمین نیازهای متغیر هم مسئولیت دارد؟ علامه مصباح یزدی معتقد است:

تأمین مصالح متغیر که در همه شرایط بر عهده دولت نیست و چه‌بسا اگر دولت هم نباشد مردم نیز می‌توانند متولی انجام آنها شوند، در شمار مقومات دولت قرار نمی‌گیرند (همان، ص ۸۸).

البته هرچند اصل در نگرش اسلامی آن است که نیازهای متغیر در شرایط عادی به صورت داوطلبانه و با مشارکت عمومی انجام پذیرد، ولی در شرایط خاص (مانند حوادث غیرمترقبه) و در مواردی که به هر دلیل تضییع حقوق افراد و جامعه مطرح است، دولت اسلامی باید با اجرای طرح‌های متناسب، وظیفه دینی و انسانی خویش را در تأمین نیازهای مذکور به انجام رساند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۱).

معیار تصدی دولت اسلامی نیازهای ثابت و ضروری و فقدان تصدی مردمی است. معیار مذکور محدوده تصدی دولت اسلامی را در وضعیتی معقول و معتدل قرار می‌دهد تا نقش راهبردی و نظارتی دولت برجسته گردد. براساس این معیار، تصدی نیازهای ثابت و ضروری که دارای متصدی مطلوب مردمی است و همچنین تصدی نیازهای متغیر و غیرضروری در هر صورت به عهده دولت اسلامی نیست.

بنابراین، ترتیب تصدی امور توسط دولت و مردم را می‌توان از منظر علامه مصباح یزدی به شکل زیر صورتبندی کرد:

الف. امور شخصی و فردی: برخی امور انسان جنبه شخصی و فردی دارد. تصدی امور شخصی و فردی به عهده تک‌تک افراد جامعه است و دولت نقشی در تصدی این‌گونه امور ندارد. به عبارت دیگر امور شخصی و فردی تخصصاً از دایره تصدی دولت اسلامی خارج است.

ب. امور عمومی و جمعی: برخی امور انسان جنبه عمومی و جمعی دارد که به دو قسم «ضروری» و «غیرضروری» تقسیم می‌گردد. تصدی امور عمومی و جمعی که در زمره نیازهای ثانویه و غیرضروری است، همانند امور شخصی به عهده افراد جامعه است و دولت اسلامی نباید به تصدی این‌گونه امور بپردازد. به

عبارت دیگر امور عمومی غیرضروری تخصیصاً از دایره وظایف دولت اسلامی خارج است. اما تصدی امور عمومی و جمعی که در زمره نیازهای اولیه و ضروری است، در وهله نخست و در صورت وجود متصدی مطلوب مردمی نیز به عهده افراد جامعه است. البته دولت همواره مدیریت راهبردی امور عمومی و جمعی را به عهده دارد و صرفاً در شرایطی به تصدی مستقیم امور ضروری جامعه می‌پردازد.

۱) گاهی تصدی امور عمومی و جمعی توسط مردم چندان دشوار و پیچیده نیست و افرادی به صورت داوطلبانه می‌توانند آنها را انجام دهند (مانند ساخت و اداره مسجد، مدرسه، بوستان، خیریه و کتابخانه) در این صورت دولت وظیفه مداخله ندارد و حتی به نفع دولت است که تصدی امور مذکور را به عهده نداشته باشد تا عموم مردم احساس مسئولیت کنند.

۲) گاهی تصدی امور عمومی و جمعی توسط مردم دشوار و پیچیده نیست، اما به دلایل اقتصادی (کمبود منابع مالی) یا فرهنگی (جهل و بی‌سوادی) افراد داوطلبی برای تصدی امور مذکور وجود ندارند. در این صورت دولت باید تصدی و مدیریت امور ضروری را به عهده بگیرد و با آموزش و تشویق مردم به صورت مشترک به انجام امور بپردازند.

۳) گاهی تصدی امور عمومی و جمعی توسط مردم بسیار دشوار و پیچیده و حتی ناممکن و خطرناک است. برای نمونه مدیریت امنیتی کشور و تقویت تجهیزات دفاعی به‌گونه‌ای است که از عهده افراد و نهادهای مردمی بر نمی‌آید. تصدی این‌گونه امور باید در اختیار دولت باشد تا با هماهنگی نهادهای ذی‌ربط و تربیت نیروهای مستعد و متخصص به انجام امور مذکور بپردازد.

۴) گاهی تصدی اموری در شرایط عادی از عهده مردم برمی‌آید، ولی در شرایط خاص از عهده مردم خارج است. مثلاً در شرایط سیل، زلزله، طوفان، خشکسالی، بیماری همه‌گیر، جنگ نظامی، جنگ اقتصادی و دیگر حوادث غیرمترقبه، حتماً دولت باید مدیریت بحران را در دست داشته باشد و با کمک نهادهای دولتی و نیروهای مردمی به کاهش آلام و رنج مردم بپردازد. تصدی این‌گونه امور را نمی‌توان رها کرد و صرفاً به مؤسسات خصوصی یا نهادهای عمومی اکتفا نمود.

بنابراین، حدود تصدی دولت اسلامی متمایز با دولت‌های متعارف بشری است. تصدی دولت اسلامی برخلاف دولت سوسیالی بی‌بیشینه و حداکثری نیست، بلکه محدود به تأمین نیازهای ضروری است که فاقد متصدی مطلوب مردمی باشد. همچنین تصدی دولت اسلامی برخلاف دولت لیبرالی کمینه و حداقلی نیست، بلکه مشروط به تأمین نیازهای ضروری در شرایط فقدان متصدی مطلوب مردمی و نیز مسئول حل وضعیت بغرنج و بحرانی جامعه است. مهم‌تر آنکه وظیفه دولت اسلامی صرفاً تأمین نیازهای دنیوی حیات بشری نیست، بلکه زمینه‌سازی برای بسط فضایل معنوی و ارزش‌های انسانی است.

نتیجه‌گیری

با توجه به مجموعه مباحث و مطالب علامه مصباح یزدی، حدود تصدی دولت اسلامی با دو معیار مهم تعیین و تبیین می‌شود: (۱) نیازهای ضروری جامعه اسلامی؛ (۲) فقدان متصدی مطلوب مردمی. دولت اسلامی در صورتی می‌تواند متصدی و عهده‌دار امور جامعه گردد که آن امور در زمره نیازهای ثابت و ضروری جامعه باشد و همچنین متصدی مطلوب مردمی برای تأمین نیازهای مذکور وجود نداشته باشد. دولت اسلامی نباید متصدی تأمین نیازهای متغیر و غیرضروری جامعه باشد و فرصت خود را برای تهیه و توزیع آن صرف کند. تأمین نیازهای فرعی و ثانوی به عهده آحاد مردم و بخش خصوصی است که با نظارت عالی دولت می‌توانند متصدی تهیه و توزیع این قبیل امور باشند. بنابراین، اولاً، دولت اسلامی فقط باید در تأمین نیازهای اولیه و ضروری مردم که مرتبط با حیات بشری (مانند سلامت و امنیت) و نیز کمال انسانی (مانند سعادت و فضیلت) است، متصدی امور جامعه باشد. ثانیاً، در همین موارد اگر بخش خصوصی در تأمین برخی نیازهای ضروری (مانند خوراک، پوشاک و مسکن) و نیز بخش عمومی در بسط فضایل اخلاقی و معنوی (مانند ترویج فرهنگ و شعائر دینی) بتوانند به صورت مطلوب اقدام کنند، اولویت با تصدی مردم است و دولت اسلامی باید زمینه را برای تصدی داوطلبانه مردم فراهم سازد.



منابع

- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ____، ۱۳۷۸، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ____، ۱۳۸۱، *پاسخ استاد به جوانان پرسشگر*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ____، ۱۳۹۴، *حکیمانه‌ترین حکومت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ____، ۱۴۰۰، *مشکات: مجموعه آثار علامه محمدتقی مصباح یزدی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

Heywood, Andrew, 2019, *Politics*, Fifth Edition, Macmillan and Red Globe Press.

____, 2021, *Political Ideologies*, Seventh Edition, Macmillan and Red Globe Press.

Nozick, Robert, 1999, *Anarchy, State and Utopia*, Blackwell Press.

Rawls, John, 1999, *A Theory of Justice: Revised Edition*, Harvard University Press.

____, 2001, *Justice as Fairness: A Restatement*, Harvard University Press.

Sandel, Michael, 2010, *Justice: What's the Right Thing to Do?*, Farrar, Straus and Giroux Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی